

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۴/۰۵/۰۴

سیف قاضي زاده

عمق ستراتژیک پاکستان ، تحولات تاریخی و نمایش توانایی های دفاعی (Deterrence)

چکیده

مفهوم «عمق ستراتژیک» در گفتمان امنیت ملی پاکستان به خصوص در پی رقابت ساختاری با هند و افغانستان و بی ثباتی مزمن در پاکستان برجسته شده است. این نظر اتکا بر چگونگی ساختاری، جیوپولیتیک کلاسیک و معادلات امنیت منطقه ای، به بررسی ریشه های مفهومی عمق ستراتژیک، چرایی برجسته شدن آن در دکترین امنیتی پاکستان، و تحول معنایی آن پس از هسته ای شدن جنوب آسیا می پردازد. یافته ها نشان می دهد که «عمق ستراتژیک» در مورد پاکستان بیش از آنکه مفهومی صرفاً جغرافیایی باشد، به یک ستراتژی سیاسی-امنیتی برای مدیریت تهدید ادراک شده از سوی هند و جلوگیری از محاصره جیوپولیتیک تبدیل شده است.

مقدمه

در ادبیات نظامی کلاسیک، عمق ستراتژیک به فاصله جغرافیایی میان خطوط مقدم و مراکز حیاتی (پایتخت، مراکز صنعتی، گره های لجستیکی) اطلاق می شود که امکان دفاع لایه ای، بسیج تدریجی و فرسایش دشمن را فراهم می سازد. کشورهایی با وسعت زیاد مانند فدراتیف روسیه طور سنتی از مزیت عمق ستراتژیک بالای بهره مند بوده. در مقابل، کشورهای با عرض کم یا تمرکز جمعیتی نزدیک سرحد، مانند پاکستان آسیب پذیرتر تلقی می شوند.

برای پاکستان، تمرکز جمعیت و زیرساخت های حیاتی در پنجاب و مجاورت نسبی با سرحد هند، این پرسش را مطرح می شود که، آیا این کشور از عمق ستراتژیک کلاسیک برخوردار است یا خیر، و اگر نه، چگونه این کمبود را جبران نماید. که در ذیل به توضیح آن می پردازیم:

رنالیسم ساختاری (Neorealism)

بر اساس دیدگاه کنت والتز، ساختار آنارشیک نظام بین الملل دولت ها را وادار می کند تا در پی بقا خویش باشند و موازنه قوا را دنبال کنند. در این چارچوب، ادراک تهدید از سوی بازیگر قدرتمندتر (هند) می تواند به سیاست های جبرانی از سوی پاکستان منجر شود.

(نظریه نو واقع گرایی (Structural Realism) یا واقع گرایی ساختاری کنت والتز (Kenneth Waltz) که در کتاب "نظریه سیاست بین الملل" (۱۹۷۹) مطرح شد، بر این اصل استوار است که ساختار نظام بین الملل - که آنارشیک است) فاقد حکومت مرکزی - رفتار دولت ها را تعیین می کند. این نظریه بر توزیع توانایی ها، آنارشی و امنیت ملی تمرکز دارد.)

جیوپولیتیک کلاسیک

نظریه پردازانی چون هالفورد مکیندر و نیکلاس اسپایکمن بر نقش جغرافیا در قدرت ملی تأکید داشته اند. از منظر جیوپولیتیک، وضعیت فضایی پاکستان - به خصوص عرض کم در جبهه شرقی به عنوان محدودیت ساختاری تلقی می شود.

(هالفورد مکیندر و نیکلاس اسپایکمن با تمرکز بر اهمیت جیوپولیتیک خشکی و ساحلی، بر نقش تعیین کننده جغرافیا در قدرت تأکید کردند. مکیندر با نظریه «هارتلند» (قلب زمین)، اوراسیا را مرکز قدرت جهانی دانست و معتقد بود تسلط بر آن کلید سلطه جهانی است. اسپایکمن با نظریه «حاشیه (Rimland)»، مناطق ساحلی اوراسیا را برای کنترل هارتلند و قدرت جهانی حیاتی تر دانست.)

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په خیر و لولی

زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری دکترین عمق ستراتیژیک:

جنگ‌های ۱۹۴۷-۴۸، ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ میان هند و پاکستان، به‌خصوص شکست مفتضحانه ۱۹۷۱ پاکستان و جدایی بنگلادیش، در شکل‌دهی به ذهنیت امنیتی پاکستان نقش بنیادین داشت. این رویداد نشان داد که تمرکز تهدید در یک جبهه می‌تواند به فروپاشی جبهه دیگر بینجامد. تجربه جنگ افغانستان (دهه ۱۹۸۰) مداخله شوروی در افغانستان و تبدیل‌شدن پاکستان به خط مقدم جنگ نیابتی، اهمیت غرب را در محاسبات امنیتی اسلام‌آباد افزایش داد. در این دوره، ایده «داشتن افغانستان همسو» به‌عنوان تضمین جلوگیری از محاصره جیوپولیتیک مطرح شد.

ابعاد عمق ستراتیژیک چیست؟

(Strategic Depth)

طوری‌که قبلاً گفته شد در علوم نظامی، عمق ستراتیژیک، به میزان فاصله جغرافیایی و فضایی گفته می‌شود که یک کشور در برابر حمله دشمن در اختیار دارد تا: نیروهایش را جابه‌جا کند، خطوط دفاعی چند لایه ایجاد کند، زمان بخرد و از سقوط سریع مراکز حیاتی جلوگیری نماید. کشورهای مانند فدراتیف روسیه به دلیل وسعت جغرافیایی عظیم، عمق ستراتیژیک بالا دارند. در مقابل، کشورهای با عرض کم یا تمرکز جمعیت نزدیک سرحد، عمق ستراتیژیک پایین دارند.

پاکستان از نظر حیو پولیتیک کلاسیک عمق ستراتیژیک محدود دارد؟

الف): عرض جغرافیایی کم در جبهه شرقی

بخش عمده جمعیت و مراکز حیاتی پاکستان (لاهور، اسلام‌آباد، راولپندی) در فاصله کوتاهی از سرحد با هند قرار دارند.

در برخی نقاط پنجاب، فاصله سرحد هند تا مراکز مهم کمتر از ۳۰۰ کیلومتر است. در صورت جنگ کلاسیک، این فاصله کوتاه به معنای آسیب‌پذیری و فرسایش سریع است.

ب): تمرکز جمعیت و اقتصاد در شرق بیش از نیمی از جمعیت پاکستان در ایالت پنجاب زندگی می‌کند.

زیرساخت‌های حیاتی آن نزدیک سرحد شرقی قرار دارند. یعنی اگر جبهه شرق تحت فشار قرار گیرد قلب اقتصادی کشور در معرض خطر قرار می‌گیرد.

ج): توازن قوا با هند

هند از نظر جمعیت، اقتصاد، ظرفیت‌های صنعتی و نظامی بسیار بزرگتر نسبت به پاکستان است. این عدم توازن، تهدید را تشدیدتر می‌کند و باعث می‌شود پاکستان احساس کند که، در صورت جنگ متعارف طولانی، دچار فرسایش سریع می‌شود.

د): جبهه غربی بی‌ثبات

افغانستان در غرب، سرحد طولانی و پر پرتنش با پاکستان دارد.

بنابراین پاکستان نمی‌تواند همه نیروهای خود را فقط در جبهه شرق متمرکز کند.

مفهوم «عمق ستراتیژیک» در دکترین نظامی پاکستانی:

به دلیل همین محدودیت‌ها، در تفکر امنیتی پاکستان (به‌خصوص از دهه ۱۹۸۰ به بعد) ایده مطرح شد که

داشتن افغانستان دوست یا همسو، می‌تواند عمق ستراتیژیک غیرمستقیم برای پاکستان ایجاد کند.

منظور از این مفهوم، این نبود که پاکستان می‌خواهد خاک افغانستان را اشغال کند، بلکه جلوگیری از حضور دشمن (هند) و شکل‌گیری از جبهه دوم در غرب می‌باشد.

داشتن فضای مانور سیاسی و اطلاعاتی:

یعنی «عمق ستراتیژیک سیاسی» نه لزوماً جغرافیایی.

آیا پاکستان واقعاً بدون عمق ستراتیژیک است؟

از نظر جغرافیای نظامی کلاسیک: بله، عمق آن محدود است.

از نظر هسته‌ای: خیر، چون سلاح هسته‌ای منطق جنگ کلاسیک را تغییر داده است.

از زمان هسته‌ای شدن هند و پاکستان (۱۹۹۸)، مفهوم عمق جغرافیایی اهمیت کمتری نسبت به نمایش قدرت هسته‌ای پیدا کرده است.

بعد سیاسی-امنیتی

در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، برخی محافل نظامی پاکستان این ایده را مطرح کردند که وجود حکومتی همسو در افغانستان می‌تواند از ایجاد جبهه دوم جلوگیری کند، نفوذ هند در غرب یعنی افغانستان را مهار نماید، فضا مانور اطلاعاتی و لجستیکی فراهم سازد. با این حال، بسیاری از پژوهشگران تأکید کرده‌اند که این برداشت بیش از آنکه «عمق جغرافیایی واقعی» باشد، نوعی «عمق سیاسی» بوده است.

بعد هسته‌ای:

پس از آزمایش‌های هسته‌ای ۱۹۹۸ توسط هند و پاکستان، معادله امنیتی دگرگون شد. بازدارندگی هسته‌ای موجب شد که جنگ تمام‌عیار متعارف کم‌احتمال‌تر گردد و در نتیجه اهمیت عمق جغرافیایی کاهش یابد.

نقد و بازتعریف مفهوم:

چند نقد اصلی بر نظریه عمق ستراتژیک پاکستان وارد شده است: افغانستان هرگز به‌طور پایدار در مدار سیاست امنیتی پاکستان قرار نگرفته است. عمق ستراتژیک برای پاکستان به کابوس ستراتژیک مبدل شده است.

مداخله در افغانستان هزینه‌های امنیت داخلی پاکستان را افزایش داده و از رشد اقتصادی این کشور جلوگیری نموده است.

در عصر موشک‌های بالستیک و جنگ‌های هوایی مدرن، عمق جغرافیایی کلاسیک اهمیت پیشین را ندارد، لذا پاکستان باید در سیاست عمق ستراتژیک تجدید نظر نماید.

از این رو، برخی پژوهشگران معتقدند مفهوم عمق ستراتژیک در مورد پاکستان بیشتر بازتاب «ادراک تهدید» و شوک روانی است تا یک ضرورت جغرافیایی مطلق.

نتیجه‌گیری:

پاکستان از نظر جیوپولیتیک کلاسیک عمق ستراتژیک محدود دارد.

این محدودیت در چارچوب رقابت ساختاری با هند معنا پیدا می‌کند.

مفهوم عمق ستراتژیک در سیاست پاکستان بیشتر ماهیت سیاسی-امنیتی داشته تا جغرافیایی صرف.

بازدارندگی هسته‌ای، این مفهوم را بازتعریف کرده است.

در نهایت، عمق ستراتژیک پاکستان نه یک واقعیت مطلق جغرافیایی، بلکه بر خاسته از ادراک تهدید، حالت شوکه کننده روانی سرحدات شرقی و غربی، ساختار منطقه‌ای و تجربه‌های تاریخی این کشور است.

منابع:

Kenneth N. Waltz, Theory of International Politics (Reading, MA: Addison-Wesley, 1979).

Halford J. Mackinder, Democratic Ideals and Reality (London: Constable, 1919).

Hasan Askari Rizvi, The Military and Politics in Pakistan (Lahore: Progressive Publishers, 1986).

Steve Coll, Ghost Wars (New York: Penguin Press, 2004).

Ahmed Rashid, Taliban (New Haven: Yale University Press, 2000).

Sumit Ganguly and S. Paul Kapur, eds., The India-Pakistan Nuclear Relationship (London: Routledge, 2010).

عرض حرمت
سیف قاضی زاده